

**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و پنجاه و هشتم





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۳ گنج حضور، بخش دوم

آنچنان خوش، کس رُود در مُگره‌هی؟
کس چنان رقصان دُود در گمره‌هی؟

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۷)

-مُگره: اسم مفعول از مصدر اکراه، مُگره‌هی: اکراه و اجبار

آیا ممکن است که کسی در کاری که بدان مجبور شده‌است، این همه شادی و نشاط داشته باشد؟ آیا ممکن است کسی را مجبور به گمراهی کنند و او رقصان و شادی‌کنان، دردپراکنی کند، جنگ راه بیندازد و با دیدن برحسب همانیدگی‌ها و دردهایش، به‌سوی گمراهی برود؟

نکته ۱: بشر تاکنون به طور جمعی، نتوانسته باهم متحد شود و با همکاری یکدیگر جلوی جنگ را بگیرد و کمک کند، جنگ به عشق تبدیل گردد. تنها راه اتحاد، زنده شدن به خداوند است. همه ما باید به یک هشیاری زنده بشویم تا او از طریق ما حرف بزند و به حل تمام این مشکلات، کمک کند.

نکته ۲: این ابیات باید همه ما را بیدار کند. ما می توانیم برای کمک به درک بیت از خود سوالاتی پرسیم و خود را مورد بازبینی قرار دهیم. آیا من نیز این گونه هستم؟ آیا مجبور هستم رفتارهایی را که با همسر، فرزند، دوست، همکار و اطرافیانم دارم، ادامه دهم؟ چرا من به گمراهی خود در من ذهنی، افتخار می کنم؟

نکته ۳: اگر خوب تأمل کنیم، خواهیم دید ما «مجبور» نیستیم به گمراهی در ذهن ادامه دهیم، بلکه می توانیم با استفاده از قدرت اختیار، از سلطه شیطان رهایی یابیم.

بیست مرده جنگ می کردی در آن
کت همی دادند پند آن دیگران

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۸)

کت: مخفف که تو را

وقتی دیگران به تو پند و هشدار می دادند، که راهی که می روی درست نیست و تو را گمراه می کند، تو با تمام توان خود، مقاومت می کردی و اصرار داشتی که راه کج من ذهنی را ادامه بدهی.

که صواب این است و، راه این است و بس
کی زند طعنه مرا؟ جز هیچ کس

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۹)

با اصرار تمام می‌گفتی این چیزی که من می‌گویم درست است و راه راست نیز فقط همین راهی است که من
طی می‌کنم. همچنین می‌گفتی چه کسی در این راه به من طعنه می‌زند و از من انتقاد می‌کند؟ جز آدم بی‌سر و
پایی که عقل ندارد.

نکته ۱: باید در خود بازبینی کنیم که ما چگونه انسان‌های دیگر را متقاعد می‌کنیم که حق با ماست و ما درست
می‌گوییم، درحالی که خودمان می‌دانیم حق با ما نیست و با بودن در ذهن مرتب مانند گیاه خروب در حال تخریب
و نابودی هستیم.

نکته ۲: من ذهنی مُخرَّب هم به صورت فردی و هم به صورت جمعی زندگی ما را دچار درد و بلا کرده است. حال اگر نمی توانیم به لحاظ جمعی کاری کنیم، می توانیم با مطالعه ابیات مولانا عیب های خود را شناسایی و رفع کنیم.

نکته ۳: زندگی در این لحظه برای ما پیغام می آورد تا همانیدگی های مرکزمان را شناسایی و پاک کنیم، ما نیز باید از جبر ذهن بیرون آمده، به خودمان بگوییم: «من اختیار دارم و می خواهم خودم را اصلاح کنم»، نه این که فکر کنیم مولانا چرا به ما طعنه زده است.

گی چنین گوید کسی کاو مگره است؟
چون چنین جنگد کسی کاو بی‌ره است؟

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۰)

کسی که بر کاری مجبور شده است کی این‌گونه صحبت می‌کند [که بگوید هرکس از من انتقاد کرد، بی‌سر و پاست؟] و چگونه کسی که بی‌راه است، یعنی راهش را خودش انتخاب نکرده و در جبر ذهن گیر کرده است و از خودش هیچ اختیاری ندارد، برای دفاع از راهی که با اجبار آن را انتخاب کرده، این چنین می‌جنگد؟

نکته: ما نباید در جواب کسی که به ما انتقاد می‌کند، حاضر جواب باشیم، بلکه باید با فضاگشایی در پیشگاه خداوند اظهار عجز و نادانی کرده، پیغام اتفاق را بگیریم و همانیدگی‌های خود را شناسایی و آنها را رفع کنیم.

هرچه نَفست خواست، داری اختیار
هرچه عقلت خواست، آری اضطرار

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۱)

هرچه که ذهنت نشان می‌دهد و به مرکزت راه می‌یابد، آن را برای خود برمی‌گزینی و خود را در شهوت همانیده شدن با آن، صاحب اختیار می‌پنداری، اما در آن چه که عقل کل اقتضا می‌کند و درواقع مخالف چیزی است که ذهنت نشان می‌دهد، خود را مجبور و فاقد اختیار می‌دانی.

نکته ۱: هرگاه من ذهنی خواست چیزی را به بهانه نیاز روان شناختی به مرکزمان هل دهد، باید بدانیم که فتوادهنده ضرورت ما هستیم؛ بنابراین همواره باید در خود بازبینی کنیم که آیا ضرورت دارد در این لحظه بر حسب اجسام ببینیم و شهوت چیزها را در مرکز بگذاریم؟ ضرورت دارد بر حسب ناموس ببینیم و به خاطر چیزی که به ما بر خورده انتقام بگیریم؟

نکته ۲: ضرورت اصلی این است که این لحظه با فضاگشایی همانیدگی ای را در خود شناسایی کرده، آن را از مرکزمان خارج کنیم و هر لحظه به حرف زندگی که از مرکز عدم می آید گوش دهیم.

داند او کاو نیکبخت و مَحْرَم است
زیرکی زابلیس و، عشق از آدم است

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۲)

هر کسی که سعادت‌مند حقیقی و مَحْرَم اسرارِ الهی باشد، این نکته را می‌داند که زرنگی از آنِ ابلیس یا من‌ذهنی،
و عشق از آنِ آدم یا انسان فضاگشا است.

زیرکی سبّاحی آمد در بحار
کم رهد، غرق است او پایان کار

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۳)

-سبّاحی: شنا کردن

زرنگی انسان من ذهنی که به هر صورتی می خواهد همانیدگی های خود را زیادتر کند، شبیه شنا کردن در دریاهاى عمیق و وسیع است و به هیچ وجه امکان رهایی برای او وجود نخواهد داشت، بنابراین پایان و عاقبت کار او غرق شدن است. [به عبارتی ما با زیرکی من ذهنی به جایی نخواهیم رسید.]

نکته: زیرکی در دریای یکتایی نمی تواند راه پیدا کند، بنابراین باید فضا را باز و مرکزمان را عدم کنیم.

هَلْ سَبَاحَتِ رَا، رَهَا كُنْ كَبْرُ وَ كَيْنِ
نَيْسَتْ جِيحُون، نَيْسَتْ جُو، دَرِيَا سَتِ اَيْنِ

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۴)

-هَلْ: تَرْکِ كُنْ، رَهَا كُنْ
-سَبَاحَتِ: شَنَا كَرْدَنِ دَرِ آبِ، شَنَاوَرِي
-جِيحُون: دَرِ اَيْنِ جَا رُو دَخَانِه بَه طَوْرِ مَطْلَقِ

شنا کردن براساس تکنیک دریانوردی ذهنی را رها کن و با من ذهنی در ذهن شنا نکن. کینه‌ورزی، بلند شدن به‌عنوان «من»، خودخواهی، «می‌دانم» و دیگر خاصیت‌های من‌ذهنی را نیز ترک کن، چراکه این رودخانه و جو نیست که بگویی پایم را می‌گذارم و از آن بیرون می‌آیم، بلکه اقیانوس است.

وآنگهان دریای ژرف بی پناه
دررباید هفت دریا را چو گاه

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۵)

آن گاه دریای ژرف و عمیق فضای یکتایی که در آن هیچ پناهی برای انسان من ذهنی وجود ندارد، تمام دریا‌های ذهن را مانند پر گاهی در خود فرو می برد و می بلعد. [به عبارتی دریای یکتایی آن قدر وسیع است که هیچ کس با داشتن من ذهنی نمی تواند در این دریا شنا کند.]

نکته ۱: زمانی که در ذهن هستیم و فضا را باز و مرکزمان را عدم نمی‌کنیم، هیچ پناه و چاره‌ای نداریم؛ اما به محض این که تسلیم شده و مرکز را عدم می‌کنیم، پناه می‌یابیم. پس همواره باید فضا باز و مرکزمان عدم باشد.

نکته ۲: علت این که بعضی انسان‌ها دیوانه می‌شوند و بلا سر خودشان می‌آورند این است که گیاه خروب من ذهنی در مسجدشان رشد کرده و فضا بسته شده است. بنابراین آن‌ها جهان را مرتب بر حسب دردها و همانیدگی‌های مرکزشان می‌بینند، خودشان را به عنوان من ذهنی با دیگران مقایسه کرده، ارزش خود را پایین می‌آورند و با هشیاری جسمی فکر و عمل می‌کنند.

عشق چون گشتی بود بهر خواص
کم بود آفت، بود اغلب خلاص

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۶)

عشق، مرکز عدم و این که در این لحظه آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد به مرکز انسان راه نیابد و او با خداوند یکی شود، مانند کشتی نجات است. بنابراین کسی که سوار بر این کشتی فضای یکتایی است، گرفتار نمی‌شود و دائماً از بلاها خلاص می‌شود و رهایی می‌یابد.

نکته: اگر ما مدام در حال تقلید و جبر من‌ذهنی هستیم، حس مسئولیت نمی‌کنیم، نمی‌خواهیم کاری برای خودمان انجام بدهیم و منتظریم شخصی بیاید و زندگی ما را درست کند، در این صورت جزو خواص یا نجات‌یافتگان نخواهیم بود.

زیرکی بفروش و حیرانی بخر
زیرکی ظن است و حیرانی نظر

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۷)

دیدن برحسب همانیدگی و هشیاری جسمی یعنی زیرکی من ذهنی را که مرتب برحسب همانیدگی‌ها و باورهای این جهانی کار می‌کند و همواره در حال مقایسه است و می‌خواهد از دیگران جلو بزند و برتر دربیاید، بفروش و دور بیندازد. به جای آن حیرانی فضای گشوده‌شده را بخر، به صورت ناظر نگاه کن و حیران تغییرات «قضا و کن فکان» باش؛ چراکه زیرکی از جنس فکر همانیده، و حیرانی از جنس نظر و هشیاری بی‌فرم است.

نکته: وقتی زیرکی من ذهنی را کنار می‌گذاریم، حیران زندگی می‌شویم که چگونه کارها را درست می‌کند و امور را سر و سامان می‌بخشد.

عقلُ قربان کُن به پیش مصطفی
حَسْبِيَ اللهُ گو که اللهُمَّ کفی

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۸)

عقل من ذهنی خود را در پیشگاه مصطفی، این نور و هشیاری برگزیده و خالص که از همانیدگی‌ها آزاد می‌شود، قربانی کن و از آن استفاده نکن. هشیاری نظر را انتخاب کرده، بگو خداوند برای من بس است؛ چرا که خداوند واقعاً برای تو کافی است.

نکته: بسیاری از ما انسان‌ها به نیروی زنده‌کننده و خرد زندگی اطمینان نداریم و آن را نمی‌شناسیم، بلکه فقط زرنگی من ذهنی خودمان را می‌شناسیم که همواره می‌خواهد یک جوری کارها را راست و ریس کند، گلیمش را از آب بیرون بکشد و زندگی‌اش را ادامه دهد.

(قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۶)
-«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ...»-

«آیا خدا برای نگهداری بنده‌اش کافی نیست...؟»

(قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۸)
-«...قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ...»-

«...بگو: «خدا برای من بس است.»...»

همچو گنغان سر ز کشتی وامگش
که غرورش داد نفس زیر گش

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۹)

مانند کنعان، فرزند نوح، از سوار شدن بر کشتی نوح، فضای یکتایی، سرپیچی مکن؛ چراکه من ذهنی مغرور، زیرک و حيله‌گرش او را فریب داد. [نوح نماد خداوند یا انسانی است که به بی‌نهایت خداوند زنده شده است. طوفان نوح نیز نماد طوفانی است که به علت پیش رفتن با هشیاری جسمی، در اواسط زندگی برای انسان رخ می‌دهد و از آن به عنوان بحران میانسالی یاد می‌شود.]

نکته: اگر حقیقتاً قبول کنیم که زرنگی ما از روی همانیدگی‌ها به درد نمی‌خورد و بر حسب فکرهای همانیده فکر نکنیم و به صورت «من» بلند نشویم، دخالت نکنیم و فقط فضا را باز کرده به صورت حضور ناظر تماشاگر باشیم، در این صورت سوار کشتی یکتایی می‌شویم.

که برآیم بر سر کوه مشید
منتِ نوحم چرا باید کشید؟

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۰)

-مشید: استوار و بلند

[تو مانند کنعان نباش که به پدر خود گفت:] اینک بر سر کوه بلند و محکم باورها و فکرها می‌روم، پس چرا باید منتِ نوح را بکشیم؟

نکته: ما به جای این که فضا را باز کنیم و به خرد زندگی دست پیدا کنیم، می‌گوییم من می‌روم کتاب فلان نویسنده را که فیلسوف بزرگی است، می‌خوانم.

چون رمی از منتش ای بی‌رشد؟
که خدا هم منتِ او می‌کشد

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۱)

-رشد: هدایت

ای کسی که من‌ذهنی و هیجان‌های مخرب آن تو را هدایت می‌کنند، تو چگونه از منت نوح یا انسان زنده به زندگی فرار می‌کنی؟ درحالی که خداوند نیز منت چنین انسانی را می‌کشد.

چون نباشد منتش بر جان ما
چون که شکر و منتش گوید خدا؟

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۲)

چگونه منت نوح یا انسانی مانند مولانا بر جان ما نباشد، در حالی که خداوند هم شکر او را می گوید و بدو پاداش می دهد؟ [به عبارتی وجود ما برای خداوند مهم و لازم است، چرا که او می خواهد در ما به بی نهایت خود زنده شود. همچنین خداوند از انسان های زنده به عشقی چون مولانا که می توانند نور ایزدی و انرژی زنده زندگی را در جهان پخش کنند و باعث آبادانی جهان شوند، ممنون است.]

تو چه دانی ای غرارهٔ پُرحسد؟
مَنْتِ او را خدا هم می‌کشد

–(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۳)

–غراره: غفلت، در این جا یعنی مغرور

ای انسان مغرورِ پُر از حسد تو چه می‌دانی؟ مَنْتِ او را خدا هم می‌کشد. [خداوند از انسانی مانند مولانا و هر انسانی که انرژی حیات‌بخش را از مرکز عدم برای جهانیان می‌آورد و اجازه می‌دهد خداوند او را به بی‌نهایت و ابدیت خودش زنده کند، ممنون و سپاس‌گزار است.]

کاشکی او آشنا ناموختی
تا طمع در نوح و کشتی دوختی
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۴)

- آشنا: شنا

کاش کنعان شنا کردن، فکر و عمل کردن برحسب من ذهنی را یاد نمی گرفت و با باورهایش شرطی نمی شد، تا با فضاگشایی چشم امیدش به کشتی فضای یکتایی دوخته می شد.

نکته ۱: باید در خودمان بازبینی کنیم که ما می خواهیم فضا را باز کنیم و به عنوان هشیاری سوار کشتی یکتایی شویم و با خداوند یکی گردیم؟ یا نه، می خواهیم ناموس و «می دانیم» خود را حفظ کنیم، در جدایی بمانیم و هیچ طمع و امیدی هم به نوحی مانند مولانا نداریم و سوار کشتی یکتایی نمی شویم؟

نکته ۲: مولانا به عنوان نوح، آرزو می کند که ای کاش ما انسان ها حرف های او را با قضاوت های ذهنی و برحسب همانیدگی های مرکزمان نمی شنیدیم.

کاش چون طفل از حیل جاهل بُدی
تا چو طفلان چنگ در مادر زدی

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۵)

-حیل: حيله‌ها

ای کاش کنعان، انسان من‌ذهنی، مانند طفلان از حيله و فکر کردن برحسب عقل ذهنی جاهل و بی‌خبر بود، تا مانند آن‌ها به دامنِ زندگی و انسان‌های زنده‌به‌عشقی چون مولانا چنگ می‌زد.

نکته: ما نباید وقتی به صحبت بزرگان گوش می‌دهیم، فقط فکرهای خودمان را ببینیم و صحبت ایشان را قضاوت و تفسیر ادبی کنیم، بلکه باید در عمل آن‌ها را به کار ببریم.

یا به علمِ نَقْلِ کم بودی مَلی
علمِ وحیِ دل، ربودی از ولی

–(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۶)

مَلی: مخفف مَلیء، به معنی پُر

یا ای کاش انسان‌ها این قدر از علمِ نَقْلِ یا دانشِ ذهنی لبریز نبودند، تا از انسان‌های زنده به زندگی دانش ایزدی را کسب می‌کردند.

نکته: وحی مختص پیامبران نیست؛ ما نیز اگر فضا را باز کنیم، پیغام و وحی خداوند را در فضای گشوده شده دریافت خواهیم کرد.

با چنین نوری، چو پیش آری کتاب
جانِ وحیِ آسایِ تو، آرد عتاب

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۷)

-عتاب: نکوهش

اگر این عقل و خردی را که توسط بزرگان از فضای گشوده شده می آید، با دانش و استدلال‌هایی که از عقل من‌ذهنی برمی‌خیزد، مقایسه و قضاوت کنی و اصرار بر استفاده از عقل من‌ذهنی داشته باشی، جان زنده شده تو به خداوند، تو را سرزنش می‌کند.

چون تیمم با وجود آب دان
علمِ نقلی با دمِ قطبِ زمان

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۸)

همان طور که وقتی آب هست تیمم جایز نیست، با وجود دانشی که با این وسعت از فضای گشوده شده درون یک انسان زنده به حضور مانند مولانا بیان شده است، استفاده از دانش و استدلال‌های من‌ذهنی نیز جایز نمی‌باشد.

نکته: دانایی و خرد فضای گشوده شده، می‌تواند پایان‌دهنده تمام غم و غصه‌ها و هیجانات مخرب من‌ذهنی باشد که موجب ویرانی زندگی ما شده است.

خویش ابله کن، تَبَع می‌رو سپس
رستگي زین ابلهی یابی و بس

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۱۹)

-تَبَع: تابع

پس خودت را نسبت به دانش و زیرکی من ذهنی ابله کن و تابع خردی باش که توسط بزرگان از فضای گشوده شده بیان می‌شود و بدان که این لازمه نجات تو از این ابلهی و نادانی من ذهنی است.

نکته: ما باید از خودمان پرسیم که واقعاً تابع مولانا هستیم یا نه؟ آیا با صبر و خویشتن‌داری منتظر گشایش فضای درونمان می‌مانیم تا زندگی از طریق ما فکر و عمل کند؟

أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّه، اى پدر
بهر این گفته‌ست سلطان البشر

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۰)

پدر جان، [ای انسان] پادشاه آدمیان حضرت رسول گفته‌است: «بیشتر جمعیت بهشت را انسان‌هایی تشکیل می‌دهند که از زیرکی و زرنگی من‌ذهنی بی‌خبر هستند و نسبت به این نوع عقل ابله گشته‌اند.»

نکته: بهشت فضای گشوده‌شده درون انسان‌ها است و هر انسانی می‌تواند با نادان شدن نسبت به عقل من‌ذهنی این بهشت را در خانواده خود ایجاد کند.

حدیث
- «أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّه.»
«بیشتر اهل بهشت ابلهان‌اند»

زیرکی چون کبر و بادانگیز توست
ابلهی شو تا بماند دل درست

-(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۱)

از آن جا که زیرکی و دانایی من ذهنی در امور دنیوی باعث تکبر و غرور تو می شود، پس نسبت به فکر و عمل با من ذهنی نادان باش، تا فضای گشوده شده درونت آسیب نبیند و مرکزت آلوده نگردد.

نکته: اگر ما غرور، ناموس بدلی، پندار کمال، مقاومت و ستیزه داریم و از سخن گویی و هیجانات مخرب من ذهنی ارتفاع می جوئیم، در این صورت دچار زیرکی من ذهنی هستیم و این نوع زیرکی با خردی که از فضای گشوده شده می آید بسیار فرق دارد.

ابلهی نه کاو به مسخرگی دوئوست
ابلهی کاو واله و حیران هوست
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۲)

[مولانا می گوید:] منظور آن ابله‌ی نیست که فکر و عملش با من ذهنی باعث شود بیشتر مورد تمسخر قرار بگیرد، بلکه منظور این است که شخص نسبت به عقل من ذهنی نادان شود و با گشودن فضای درونش مرکزش را عدم کند و عاشق و حیران خداوند گردد.


نکته: ما با تمرکز مطلق بر روی خودمان، نظارت بر من ذهنی مان و صبر کردن، سبب می شویم که اعضای خانواده هم بر روی خود تمرکز کنند و از این که چطور ممکن است خداوند، در مدت زمان کوتاهی زندگی ما را با این دانش تغییر دهد، حیرت زده می شویم.

با تشکر:
کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها
گوینده: حسام



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com